

مبانی نقد و بازاندیشی جامعه‌شناسی سیاسی در اندیشه ژاک رانسیر؛

امر اجتماعی در عصر پساج جهانی شدن

محمد رضا تاجیک*

امیر رضائی پناه**



چکیده

این مقاله بر آن است که زاویه‌ای از معنای متحول امر اجتماعی و اندرکنش آن با امر سیاسی را در دهه‌های متأخر، با تبیین مبانی نقد و بازاندیشی ژاک رانسیر درباره جامعه‌شناسی سیاسی، مورد واکاوی قرار دهد. پرسش اصلی این مقاله این است که «جامعه‌شناسی (سیاسی) در تفکر انتقادی رانسیر چگونه و بر مبنای چه نشانگان، مبانی، مقوله‌ها و مؤلفه‌هایی مفصل‌بندی شده و چگونه در

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (Dr_mohammadrezatajick@yahoo.com)

** (نویسنده مسئول) دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

(a.rezaeiapanah@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۷

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۵، صص ۸۷-۱۱۸

پی تحلیل و بازنمایی امر واقع است؟» در پاسخ، این فرضیه مقدماتی مطرح می‌شود که «جامعه‌شناسی (سیاسی) در اندیشه رانسیر در سایه فهم خاصی از مفهوم ضدجامعه‌شناسی، بر پایه طرح و بازخوانی انگاره‌هایی مانند رهایی، دموکراسی، پولیس، سیاست، کهن سیاست، زیبایی‌شناسی سیاسی، سوژه‌سازی سیاسی، امر محسوس و... و در دیالکتیک و اندرکنش عموماً سلبی با نظریه‌پردازانی همچون بوردیو، در راستای ساخت‌بندی و بازاندیشی امر اجتماعی مفصل‌بندی می‌شود». این فهم از جامعه‌شناسی سیاسی به دنبال گذار از معانی و خوانش‌های متعارف این علم (ستی، مدرن و حتی پسامدرن) و دادن عمق فلسفی و کنش‌گرانه بیشتر به آن است. این سنت نوپدید، که به وسیله کسانی همچون رانسیر نمایندگی می‌شوند، می‌کوشد معنای امر اجتماعی در عصر پساجهانی شدن را بار دیگر صورت‌بندی کند.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی، ضدجامعه‌شناسی، رهایی، پولیس، ژاک رانسیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

جامعه‌شناسی و پیرو آن جامعه‌شناسی سیاسی در معنای مدرن و پسامدرن، عموماً به‌گرد فرایند تولید و بازتولید امر اجتماعی یا واقعیت اجتماعی (در معنایی هم‌راستا اما متفاوت با برداشت امیل دورکیم) و نیز ارتباط آن با امر سیاسی می‌گردد. در این معنا، فرایندهای متکثر تولید و بازتولید قدرت مشروع، اقتدار، نفوذ، مشروعیت، مقبولیت، حقانیت و... در ارتباط دوسویه جامعه و عرصه سیاسی، مورد توجه بوده‌اند. تفسیرها و بازتفسیرها در روش‌شناسی این‌گونه پارادایم‌ها و ابرگفتمان‌ها ناظر بر کیفیت ارتباطیابی ساخت سیاسی و بافتار اجتماعی است؛ معنایابی‌ها و تأثیر و تأثرهایی که در خلال این فراگرد تولید شده و فراز و فرود می‌یابد. هریک از مکتب‌ها و رویکردهای موجود در این عرصه، متأثر از معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، روش‌شناسی، انسان‌شناسی و... ویژه‌ای است که فرایند پردازش داده‌ها و ارائه نتایج را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در چند دهه اخیر، موجی از اندیشمندان و نظریه‌پردازانی ظهور کرده‌اند که از ماهیت و سرشت جامعه‌شناسی به‌گونه‌ای عام و جامعه‌شناسی سیاسی در معنای اخص، تعریف و تبیین متفاوتی ارائه داده‌اند. این موضوع در اندیشه و نظریه‌های کسانی همچون ژاک رانسیر، ژوزف ژکوتو، ژیل دلوز، سیمون کریشلی، پل ریکور، اسلاوی ژیژک، میشل پشو، ژان فرانسوا لیوتار، جورجیو آگامبن، ژان بودریار، آلن بدیو، ارنستو لاکلا و شتتال موف، نورمن فرکلاف، وندی براون، کارل اشمیت، دانیل بن‌سعید، کرسستین راس، ژان لوک نانسی، تئون فن‌دیک، دیوید هوارث و... صورت‌بندی می‌شود. آنها در خلال بیان آرا و نظریه‌های خویش، با رهیافتی انتقادی، گونه‌ای از جامعه‌شناسی سیاسی پسامدرن متأخر را بازنمایی می‌کنند که با رهیافت‌های پیشین متفاوت است.

اساس این نوع جامعه‌شناسی سیاسی را هم‌زیستی و التقاط انتقادی میان جامعه‌شناسی سنتی، مدرن و پسامدرن، هرچند با وزن‌ها و تناسب‌های گوناگون، می‌سازد. درحقیقت آنها با کاربست عناصری از هریک از این حوزه‌ها به واسازی حوزه‌های دیگر پرداخته و از این رهگذر به دنبال ساختن و مفصل‌بندی فهم و گفتمانی متفاوت هستند. این بنیاد نظری، همانند هر بازناندیشی دیگری نخست در شرایط گذار و در صورت سلبی خود، نمود یافته و در جستجوی مبانی ایجابی خویش است. رویکرد آنها می‌تواند به‌عنوان مبنایی جدی و گویا برای توصیف، تفسیر، تحلیل، تبیین و آسیب‌شناسی امر اجتماعی (و نیز امر سیاسی) در عصر پساجاهانی شدن دیده شود. نخستین نمونه‌های عصر پساجاهانی شدن اگرچه از سال ۲۰۰۸ و از عرصه اقتصاد آغاز شد، به‌سرعت در عموم عرصه‌های زیست بشری رسوخ پیدا کرد. این موضوع، به‌ویژه در حوزه کیفیت معنابخشی و ارتباط دو ساحت امر سیاسی و امر اجتماعی نمود یافته است. در این خوانش، میان سیاست و امر سیاسی تمایز جدی وجود داشته و ارتباط آن با امر اجتماعی نیز از منظر واژگان و نشانگانی منحصربه‌فرد جستجو می‌شود. اندیشمندان پیش‌گفته با درک سرشت سیال این تحول، در دو بستر ذهنی و عینی، به مفهوم‌پردازی‌های پویایی دست یازیده، معنایی ویژه از مفاهیم مندرج در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی ارائه کرده و زنجیره انتساب‌های موجود را به‌نحوی انتقادی و گاهی رادیکال مورد بازنگری قرار داده‌اند.

این مقاله به دنبال آن است که مبانی جامعه‌شناسی (سیاسی) در اندیشه ژاک رانسیر را مورد واکاوی قرار دهد. رانسیر نوآوری‌های فراوانی در عرصه اندیشه، فلسفه و علوم سیاسی داشته است. اگرچه وی یک جامعه‌شناس سیاسی در معنای دقیق کلمه نیست، اما تفکر وی از زاویه‌های گوناگونی، نقدها، بازنگری‌ها و روایت‌های جدیدی از امر سیاسی، امر اجتماعی و نسبت میان این دو ارائه می‌کند. این جستار بر آن است که با ابژه قرار دادن موضوع کیفیت برداشت رانسیر از جامعه‌شناسی سیاسی، پنجره‌ای رو به فهم متأخر از ماهیت، ارکان، مبانی، مؤلفه‌ها، نشانگان، کارکردها و روندهای این ساحت علمی به‌دست بدهد. این امر به‌ویژه در زمینه شناخت و فهم جنبش‌های اجتماعی جدید و نیز گفتمان‌ها و مکتب‌های بازناندیش و انتقادی، بسیار کارا است. اساس این موضوع بر طراحی یک ساختار و

هویت برساخته نوین است که رسالت محوری آن، رهایی‌بخشی و بازتفسیر ارکان علم بشری، به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی در عصر گذار از جهانی‌شدن یا همان پساجهانی‌شدن است. اساس این شیفت پارادایمی و ابرگفتمانی، که اکنون مراحل آغازین خود را طی می‌کند، بیشتر در حوزه مفاهیم سلبی و واسازانه است؛ هرچند مبانی ایجابی و ساخت‌بندی ایستارها و مفصل‌بندی نشانگان و مدلول‌ها نیز مغفول نمانده است. بنیاد مخالفت رانسیر با نظریه‌پردازانی همچون بوردیو نیز در همین مطلب نهفته است که رانسیر دغدغه رهایی دارد و کسانی همانند بوردیو را مقوم و استوارکننده نظم موجود می‌داند. از دید رانسیر، بوردیو ابزار و نخبه‌ای در خدمت نظام موجود است و خواسته یا ناخواسته از رهگذر مفصل‌بندی بیشتر ارکان جامعه‌شناسی (سیاسی) روابط غیرعادلانه موجود را تثوریزه می‌کند.

به‌عنوان یک ایضاح مقدماتی، می‌توان مخالفت رانسیر با رویکرد بوردیو را به این صورت خلاصه کرد: جامعه‌شناسی او به‌صورتی افراطی تردیدآمیز، علم‌گرا، خودبزرگ‌بین، تقلیل‌گرا، دترمینیستی و در عمل، از نظر سیاسی بیهوده است. او بر این باور است که این رویکرد، تردیدآمیز و علم‌گرا است، زیرا بر این فرض استوار است که سازوکارهای اجتماعی نهفته بوده و تنها با تحلیل علمی از سوی جامعه‌شناسان قابل‌دسترسی است و اینکه نمودهای روساختی، غیرقابل‌اعتماد هستند. این رویکرد به‌صورتی نهادی، خودبزرگ‌بین است، زیرا بر آن است که تنها جامعه‌شناسان دارای توانایی چنین تحلیلی هستند؛ امری که در تضاد با اسلوب فیلسوفان است. تقلیل‌گرا است، چون امکان ترکیب و تبادل میان فرهنگ‌های بالا و پایین را نفی و رد می‌کند و تعیین‌گرا است، زیرا می‌پندارد که محیط اجتماعی ذائقه، اندیشه، احساس و پتانسیل را تعیین می‌کند. ناکارآمدی رویکرد بوردیو از نظر رانسیر به این دلیل است که شناخت عدالت اجتماعی را فرومی‌کاهد. این رویکرد نمی‌تواند تغییر را برانگیزد (Davis, 2010: 23). نقدی که در این زمینه بر رانسیر وارد می‌شود این است که رانسیر بر آن است که نقد بوردیو را برای تقویت دیدگاه خود به‌کار ببرد. بر مبنای این نقد، بوردیو بر این فرض است که مردم کم‌وبیش ناآگاه هستند و این امر بیشتر در طبقه کارگر دیده می‌شود. آنها از نظام آموزش عالی تنها به این دلیل بیرون رانده شده‌اند که از دلیل واقعی این بیرون‌رانی آگاه نیستند یا آن را

تشخیص نمی‌دهند. این ناآگاهی درعوض برآیند ساختاری نظام به‌اصطلاح لیبرال‌دموکراتیکی است که آنها را در جایگاه نخست نگه می‌دارد. در اندیشه بوردیو، این نظام پایدار می‌ماند، چون مردم کارکردهای درست آن را نمی‌دانند و اینکه این نظام، وجود خود را با غیرقابل تشخیص ماندن، بازتولید می‌کند. به‌هرروی، رانسیر نمی‌خواهد این حلقه استدلال منطقی را بپذیرد. درعوض، او تأکید می‌کند که مسائل به همان صورتی است که وجود دارد و تا حدودی به این دلیل تغییر نمی‌کند که واقعیت‌های به‌اصطلاح اجتماعی وجود دارند (Malott and Porfilio, 2011: 503).

۱. مبانی نظری و چارچوب روش‌شناختی

مبانی نظری و چارچوب روش‌شناسی این مقاله بر کاربست عناصر و موازین نظریه تحلیل گفتمان انتقادی به‌ویژه خوانشی استوار است که نورمن فرکلاف آن را صورت‌بندی می‌کند. در این عرصه، میان سه ساحت زبان (گفتمان)، سیاست و جامعه ارتباط برقرار می‌شود. به دیگر سخن، تحلیل گفتمان انتقادی در اندرکنش گفتمان، سیاست و جامعه معنا می‌یابد. با کاربست این روش‌شناسی چندسطحی و چندوجهی، پژوهش از توصیف و تفسیر صرف گذار کرده و وارد سطوح تحلیل و تبیین می‌شود و از سوی دیگر، با توجه به بده‌بستان‌های نظری‌ای که میان اندیشه رانسیر و افرادی همچون بوردیو وجود دارد، زمینه برای انجام یک کار تطبیقی-مقایسه‌ای نیز فراهم می‌شود.

تحلیل انتقادی گفتمان، ابزاری روش‌شناسانه در راستای تفسیر کلام (بیانی، نوشتاری و کنشی) است. در این میان، فرکلاف به‌شکلی ویژه تحت تأثیر فوکو به‌ویژه در کاربست مفاهیم نظم گفتمانی و گفتمان‌سازی بوده است (Wodak and Chilton, 2005: 21). رویکرد فرکلاف به تحلیل گفتمان بر این پیش‌فرض استوار است که زبان، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی اجتماعی است که در فرایندی دیالکتیکی با دیگر مؤلفه‌های زندگی اجتماعی ارتباط می‌گیرد؛ بنابراین تحلیل اجتماعی و پژوهش همواره باید زبان را در نظر داشته باشد. این به آن معنا است که یک شیوه زایشی انجام پژوهش‌های زبانی (تحلیل گفتمان انتقادی) از راه تمرکز بر زبان است. تحلیل گفتمان انتقادی مبتنی بر دیدگاهی از معناشناسی به‌عنوان مؤلفه‌ای وابسته به

همه فرایندهای اجتماعی است (Fairclough, 2003b: 205). فرکلاف و وداک، مهم‌ترین اصول تحلیل گفتمان انتقادی را این‌گونه برمی‌شمارند: (Fairclough and Wodak, 1997: 271-280): نخست، تحلیل گفتمان انتقادی، مسائل اجتماعی را خطاب قرار می‌دهد؛ دوم، روابط قدرت، گفتمانی هستند؛ سوم، گفتمان، جامعه و فرهنگ را می‌سازد؛ چهارم، گفتمان، کار ایدئولوژیک انجام می‌دهد؛ پنجم، گفتمان، تاریخی است؛ ششم، در ارتباط میان بافت و جامعه میانجی‌گری می‌شود؛ هفتم، تحلیل گفتمان، تفسیری و تبیینی است؛ و هشتم، گفتمان گونه‌ای از کنش اجتماعی است.

تحلیل هرگونه متن یا گفتمانی باید دربردارنده تحلیل درون‌گفتمانی این امر باشد که انواع گوناگون گفتمان چگونه با یکدیگر ترکیب شده و به چه نسبتی در ارتباط با یکدیگر می‌رسند. مفهوم نظم گفتمانی و درون‌گفتمان‌گونگی، دربردارنده سرچشمه قدرتمندی برای تحلیل چیزی است که ویژگی تحت مداخله بافت زندگی اجتماعی است (Chouliaraki and Fairclough, 2001: 65).

الگوی پیشنهادی فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی، تأکید زیادی بر دگرگونی فرهنگی-اجتماعی و تغییر در گفتمان دارد (Fairclough and Wodak, 1997: 264). رویکرد وی با تمرکز سه‌بعدی هم‌زمانی بر گفتمان شناسایی می‌شود که در آن گفتمان و هرگونه نمونه کنش گفتمانی ویژه‌ای به صورت هم‌گام به‌مثابه ۱. بافتی زبانی که نگاشته یا بیان شده؛ ۲. کنشی گفتمانی (تولید و تفسیر متنی)؛ ۳. کنشی اجتماعی-فرهنگی، دیده می‌شود (Fairclough, 1995: 97). فرکلاف تحلیل گفتمان انتقادی را این‌گونه تعریف می‌کند: «منظور من از تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیل گفتمانی است که هدف آن، کشف سامان‌مند روابط مبهم علیت و تعیین‌کنندگی میان یکم، کنش‌ها، رویدادها و بافت‌های گفتمانی، و دوم، ساختارها، روابط و فراگردهای گسترده‌تر فرهنگی و سیاسی برای واکاوی اینکه چگونه چنین کنش‌ها، رویدادها و بافت‌هایی برمی‌خیزند و با روابط قدرت و ستیز بر سر قدرت از نظر ایدئولوژیکی کشف می‌شوند. دریافتن اینکه چگونه است که این ابهام در روابط میان گفتمان و جامعه به خودی خود عاملی برای اطمینان‌بخشی به قدرت و هژمونی است نیز از دیگر نقاط تمرکز تحلیل انتقادی گفتمان است» (Fairclough, 1995: 132-133). وی سه بعد توصیف، تفسیر و تبیین را در تحلیل گفتمان انتقادی شناسایی می‌کند (Fairclough, 1989: 26-27). نقطه مرکزی در رویکرد فرکلاف این است که گفتمان، گونه‌ای مهم از فرایندهای

اجتماعی است که هم بازتولید می‌شود و هم دانش، هویت‌ها و روابط اجتماعی را تغییر می‌دهد؛ روابطی که شامل روابط قدرت می‌شود. گفتمان در ساخت هویت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی و سامانه‌های دانش و معنا نقش دارد (Jorgensen & Phillips, 2002: 66-67). در این جستار از چارچوب گفتمانی فرکلاف برای توصیف، تفسیر و تبیین اندیشه رانسیر بهره گرفته شده است. این امر از راه واکاوی بافت زبانی، کنش گفتمانی و کنش اجتماعی فرهنگی اندیشه رانسیر و نسبت میان دیگر اندیشه‌های مطرح به‌ویژه از سوی بوردیو انجام می‌شود.

۲. بازتعریف امر اجتماعی؛ ماهیت، نشانگان، ارکان و روندها

امر سیاسی و امر اجتماعی دو بال و نشانه اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در منطق کلاسیک آن به‌شمار می‌آیند. موضوعات، مفاهیم، دال‌ها، مدل‌ها و مصادیق مطرح در این پهنه، معطوف و ناظر بر اندرکنش این دو ساحت هستند. رانسیر امر سیاسی را اعمال نوع خاصی از گفتار و بیان در معنایی عام تلقی می‌کند. او بیان می‌کند که سیاست وجود دارد، چون لوگوس هیچ‌گاه فقط گفتار نیست، بلکه همواره برداشتی است که از این گفتار صورت می‌گیرد: برداشتی که به‌وسیله آن، بازتاب طنین‌اندازی به‌عنوان گفتار درک می‌شود و قابلیت بیان چیزی را دارد که عادلانه به‌نظر می‌رسد؛ درحالی‌که نوع دیگر به‌عنوان صدایی درک می‌شود که لذت یا درد، رضایت یا شورش را نشان می‌دهد (Deranty, 2010: 137). اگرچه رانسیر تمایز اصطلاح‌شناختی آشکاری میان سیاست و امر سیاسی را برجسته نمی‌کند، اما اغلب امر سیاسی را به‌عنوان زمینه تلاقی میان سیاست و پولیس تبیین می‌کند. در این مفهوم، امر سیاسی قلمروی است که در آن تأیید برابری، در رویارویی با نظم مستقر، هویت‌یابی و طبقه‌بندی قرار می‌گیرد (Rancière, 2004b: 89). ژیرک بر آن است که *la* و *la politique* (امر سیاسی و سیاست) از نظر رانسیر یکی است و درواقع تفاوت میان این دو همان نیروی محرک و بنیادینی است که در تمام آثار رانسیر درباره سیاست وجود دارد؛ بنابراین، شاید تمایز میان سیاست و امر سیاسی جای چندانی در آثار رانسیر نداشته باشد. درواقع، در نگاه نخست، شاید به‌نظر برسد که هیچ صاحب‌نظر و هیچ مترجمی نتوانسته است اشاره‌ای به تمایز میان *la politique* و *le politique* در

آثار فرانسوی رانسیر بیابد. درانتی مفصل‌بندی خود از مفاهیم کلیدی رانسیر را با معرفی سیاست و پولیس به صورتی متداول ساختار‌بندی می‌کند. او به صراحت در تعریف سیاست به مثابه چیزی که نظم پولیس را می‌شکند، به *la politique* اشاره می‌کند؛ بنابراین، این اصطلاحات متضاد در تعریف درانتی *la police* و *la politique* هستند. در واقع امر سیاسی در نوشتار رانسیر صورت دوگانه‌ای دارد؛ به این معنا که نه واحد است و نه محض. سیاست از همان ابتدا به دو صورت شکافته شده است؛ بنابراین، در اندیشه رانسیر سیاست نه می‌تواند محض باشد و نه امری آشکار. سیاست، خود را دوگانه می‌سازد و ما نمی‌توانیم میان *la politique* و *le politique* تمایز قائل شویم. می‌توان گفت، برداشت درانتی در این زمینه درست بوده و *le politique* زمینه را برای سیاست فراهم می‌کند. به هر روی، این زمینه غایی در نهایت این‌گونه پدیدار می‌شود که اصلاً زمینه‌ای وجود نداشته و نمی‌توان به هیچ شکلی *le politique* را پیش‌زمینه‌ای دانست که در رویارویی میان سیاست و پولیس مداخله می‌کند، بلکه برعکس، امر سیاسی تنها به دلیل استیلای سیاست در نظم سیاسی مطرح می‌شود (Chambers, 2013: 51- 60).

از دید رانسیر قدرت باید سیاسی شود. برای اینکه این اتفاق بیفتد، منطق پولیس باید با منطق سیاست خنثی شود. سیاست به معنای تکمیل همه شرایط به وسیله قدرت امر فاقد شرایط است. زمینه غایی که بر مبنای آن حاکمان حکومت می‌کنند، این است که دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که چرا برخی افراد باید بر دیگران حکومت کنند. سرانجام، عمل حکومت کردن در بستر غیاب دلیل قرار می‌گیرد. قدرت مردم به صورت هم‌زمان آن را مشروع‌سازی و مشروعیت‌زدایی می‌کند (Ranciere, 2010: 53). در این رویکرد، نمی‌توان هر گسستی را سیاست نامید و رانسیر این مفهوم را برای کنش، موقعیت گفتاری، نموده‌ها، پراکتیس‌ها، مباحث و حتی آثار هنری و ادبی‌ای به کار می‌برد که برابری را در شکاف‌های پولیسی‌شده نابرابری ترسیم می‌کنند. او می‌گوید «هیچ چیزی به خودی خود سیاسی نیست، زیرا امر سیاسی تنها به وسیله اصولی رخ می‌دهد که متعلق به آن نیست: برابری». از نظر رانسیر تنها پیش‌انگاره برابری این امکان را می‌دهد که گفتار، کنش و سازمان از پولیس جدا شود. بدون برابری، چنین اقدام‌هایی به سرعت با رقابت غیرسیاسی میان

بخش‌ها فراگرفته می‌شود. سیاست و پولیس در دیدگاه رانسیر برحسب کاربرد منطقی کاملاً متفاوت، از هم جدا می‌شوند. این تضاد از نظر او برحسب «جهان‌ها» تبیین می‌شود تا این واقعیت را برجسته کند که پولیس و سیاست، گرایش‌هایی کاملاً متفاوت نسبت به اجتماع هستند (Tanke, 2011: 51).

امر اجتماعی در تعریف رانسیر از نظر تاریخی به معنای نزاع و چالش در راستای گفتگو درباره انگاره پولیس و ارتباط اجتماعی برای متحد شدن با خواسته معین و بومی شده‌ای است که از دل این یا آن گروه می‌آید؛ انکار، منطق توزیع بخش‌ها و دربرگیری امر برشمرده نشده نظم اجتماعی به صورت کلی است. هر جنبش اجتماعی‌ای، شکافی میان آنچه به عنوان یک خواسته قابل بحث و آنچه خود نزاع به صورت ضمنی بیان می‌کند، ایجاد می‌نماید. نشان دادن این برابری، سرانجام توزیع شایستگی در سلسله مراتب اجتماعی را حفظ می‌کند، زیرا بدون آن، خود امر نابرابری را نمی‌توان توضیح داد. میان نزاع دفاعی و کورپوراتیو و جنبش‌های اجتماعی عام و جهانشمول و ایماژی تمایزی، التزامی وجود نداشته و هیچ جنبش اجتماعی نابی نیز در میان نیست (Toscano, 2011: 228). در منطق رانسیر دو گونه امر اجتماعی وجود دارد؛ یکی امر اجتماعی نابرابری و دیگری ناظر و معطوف بر برابری است (Rancière, 2004b: 89). چنان‌که توضیح داده خواهد شد، رانسیر بر آن است که برابری یک ویژگی بنیادین و جدایی‌ناپذیر روابط فردی و بینافردی است؛ بنابراین نمی‌تواند صفتی برای جامعه باشد. «اجتماع برابرها هیچ‌گاه نمی‌تواند به یک صورت متقن و باثبات به منزله یک نهاد اجتماعی دست یابد... برابری ممکن است قانون اجتماع باشد، اما جامعه به صورتی گریزناپذیر همچنان در بند نابرابری باقی می‌ماند» (Rancière, 1995: 84). وی بیان می‌کند که: «پژوهش من با زمان و فضا به عنوان گونه‌های عرضه ابژه دانش سروکار ندارد. بلکه با این دو به منزله گونه‌های صورت‌بندی «جایگاهمان» در جامعه، انواع توزیع مشترک و خصوصی و قرار دادن هر کسی در جایگاه خاص خویش، مرتبط است» (Rancière, 2005: 13).

در رهیافت رانسیر نوعی جامعه‌شناسی سیاسی وجود دارد که به دنبال

پایه‌گذاری اجتماع در توزیعی یک‌صدا و بدون ابهام از امر محسوس^۱، بدون کم و زیاد، است (Rancière, 2004a: 250). امر محسوس بر چیزی که عقل سلیم یا قضاوت را نشان می‌دهد، دلالت نمی‌کند، بلکه به هر آنچه قابلیت درک شدن به وسیله حواس را داشته باشد، اشاره دارد. توزیع امر محسوس نیز قانون ضمنی‌ای را بیان می‌کند که نظم محسوسی را اداره می‌کند؛ همان روندی که مکان‌ها و گونه‌های مشارکت در جهانی مشترک را تقسیم و مدیریت می‌کند. توزیع امر محسوس، نظامی از داده‌های بدیهی درک را تولید می‌کند که مبتنی بر افق‌ها و جوهری از چیزی است که مشهود و قابل شنیدن است، می‌توان آن را بیان کرد، مورد اندیشه قرار داد، ساخت و انجام داد؛ بنابراین، فرایند توزیع هم به دربرگیری و هم برون‌رانی امر محسوس اشاره دارد (Rancière, 2004b: 85). امر محسوس، چیزی است که مباحث فلسفه، سیاست، هنر، زیبایی‌شناسی، سینما و... را یکپارچه می‌کند؛ همه آنچه به‌عنوان پراکتیس ایجاد، توزیع، رقابت، و بازتوزیع جهان ملموس درک شده است. افزون‌بر این، توزیع امر محسوس، توزیع عام پیکره‌ها و آواها و همین‌طور ارزیابی ضمنی چیزی است که توانایی حمل آن را دارند. توزیع امر محسوس، اشتراک امر محسوسی است که خود را به اصول و انواع ارتباطی، به‌مثابه بخشی از یک جهان مشترک، ارجاع می‌دهد؛ بنابراین، توزیع امر محسوس از نظر رانسیر، حوزه امر ممکن و ناممکن است. در زبان فرانسه "sens" هم‌زمان به معنای مفهوم، معنا و جهت است. در نتیجه، ما مفهومی را تحلیل می‌کنیم که از مفهوم یا معنایی بنیادین ساخته شده، برای حواس ما پدیدار و هویدا می‌شود و هدف آن، فراهم کردن زمینه‌های ایجاد معناها، صورت‌بندی‌ها و جهت‌های ممکن است (Tanke, 2011: 1-2).

به باور رانسیر، امر اجتماعی چندین مدار، مبنا و درهم‌پیچیدگی منطقی برای قطع و وصل شدن، با همدیگر مخالفت کردن و محو شدن و... در عصر مدرن را به‌وجود آورده است؛ در این رهیافت، امر اجتماعی به مکان و عرصه‌ای تبدیل شده که در آن، خود سیاست نام و سامانی که به خویش گرفته را از کار انداخته است. این نام مشابه، نام نفی آن است، اما هر سیاستی بر هم‌نامی و امر غیرقابل‌تمایز تأثیر می‌گذارد. هر

سیاستی بر حاشیه‌های انتقال رادیکال‌ش اثر می‌گذارد؛ فرایندی که تجسم آن به‌صورت پولیس و تحقق سوژه سیاسی به‌عنوان بدنه اصلی اجتماعی است (Rancière, 1999: 91). او بر آن است که تلاش نظری بوردیو در بسیج سنت جامعه‌شناختی در تضاد با منافع خاص ابزاری بود که به‌وسیله آن برتری برداشت‌های علمی نسبت به ادراک‌های روزمره را تقویت می‌کرد (Robbins, 2015: 755).

در اندیشه رانسیر، جامعه‌شناسی بیش از اینکه نظامی آموزشی در سطح دانشگاه و محیط‌های رسمی دانشگاهی باشد، در مفهومی بدیل، به‌مثابه ماشین جنگی است که در عرصه زیبایی‌شناختی ابداع و عرضه شده است؛ در عصری که هم‌هنگام با انقلاب‌های دموکراتیک بوده و به‌منزله پاسخی به مشکلات و نارسایی‌های موجود در آن دوران است. جامعه‌شناسی پیش از اینکه علم جامعه باشد، از نظر تاریخی، پروژه سازمان‌دهی دوباره جامعه است. به‌دنبال بازسازی بدنه‌ای برای جامعه بوده و بر مبنای انتزاع فلسفی، فردگرایی بازخواست‌گر و فرمالیسم انقلابی تقسیم می‌شود. به باور وی، امروزه جامعه‌شناسی، خود را از این دیدگاه ارگانستی دور کرده است، اما همچنان به‌خاطر علم، چیزی را می‌خواهد که علم به‌سود جامعه می‌خواهد، تا قانون سازگاری میان شرایط اجتماعی و رویکردها و قضاوت‌های کسانی که به آن تعلق دارند را درک کند (Rancière, 2006a: 7). با چنین نمونه‌ای، این موضوع گفتمانی درباره فضیلت است: فضیلت کسی که می‌داند و دانش را آشکار می‌سازد (Rancière, 2003a: 353).

در یک مفهوم، طبقه به‌عنوان حقیقت دروغ سیاسی پذیرفته شده است، اما این حقیقت به‌خودی‌خود میان دو قطب افراطی در نوسان است. از یک‌سو، نیروی مثبت محتوای اجتماعی را دارد. نزاع طبقاتی، جنبش واقعی جامعه و طبقه پرولتاریا یا نیروی اجتماعی طبقه کارگر است که این جنبش را به‌سمتی پیش می‌برد که حقیقت آن منجر به ایجاد توهم سیاست انفجاری می‌شود، اما در سوی دیگر این طیف، فقط با سلبی بودن منحصر به فردشان به‌عنوان گروه‌های فاقد طبقه تعریف می‌شوند. آنها صرفاً مجریان کنش‌های انقلابی‌ای هستند که از طریق آنها هر نوع سوژگی دموکراتیک و همین‌طور هر نوع گروه‌بندی اجتماعی ایجابی ارزیابی می‌شود؛ چیزی که به‌نظر می‌رسد دارای کاستی‌های زیادی است. از دید رانسیر این دو قطب افراطی

دو نوع افراط‌گرایی را تعریف می‌کنند: افراط‌گرایی فروسیاسی [به دیگر سخن جامعه‌شناختی] طبقه، که دربرگیری اجتماعی طبقه‌های سیاسی است؛ و افراط‌گرایی فراسیاسی بدون طبقه -افراط‌گرایی‌های متقابلی که هم‌آوایی‌های طبقه و غیرطبقه- آنها این امکان را برایشان فراهم می‌کند که در صورت بروز خشونت با هم همراه شوند (Rancière, 1999: 85).

۳. مفهوم و نشانه ضدجامعه‌شناسی؛ روایتی اگونیستیک و غیریت‌سازانه

در آثار رانسیر می‌توان وجود نوعی ضدجامعه‌شناسی را شناسایی کرد. این ایستار، مبنایی برای بسیاری دیگر از ایده‌ها و منظومه‌های معنای وی به‌ویژه در ارتباط با امر اجتماعی و امر سیاسی است. واکاوی این بعد از اندیشه سیاسی-اجتماعی رانسیر این امکان را فراهم می‌کند که نقش آن در احیای اندیشه تساوی‌طلبی، فهم و زمینه‌درک محدودیت‌های گذار به‌سوی بازتعریف رادیکال سیاست، تبیین شود. رانسیر در زمره منتقدان رادیکال مفهوم جامعه‌شناسی به‌شمار می‌آید. اعتراض و واکنش او به جامعه‌شناسی، در وهله نخست، از مخالفت او با هرگونه مفهوم سوژه‌سازی سیاسی ریشه می‌گیرد. رانسیر بر آن است که پرداختن به تغییرات سیاسی که از ساختار اجتماعی و نابرابری سرچشمه می‌گیرد، تنها می‌تواند به بازتولید و تشدید نابرابری بینجامد؛ بنابراین نظریه‌هایی که درباره موانع موجود بر سر راه رهایی وجود دارد و خود را مبتنی بر بررسی دستیابی افتراقی به فرهنگ، سلیقه و گفتار و به‌ویژه خودآگاهی سیاسی می‌کند، مانند آنچه به‌باور وی در نظریه سلب مالکیت بورديو نمود می‌یابد، تنها مشروعیت سرکوب را با عرضه توجیه‌های علمی و تحلیلی افزایش می‌دهند. در یک برداشت عام، مخالفت رانسیر با مفهوم جامعه‌شناسی، مفصل‌بندی شده تا نقد مارکسی از اقتصاد سیاسی را دربر گرفته و مسائل وجه، دانش و شایستگی را کنار هم قرار دهد. بر مبنای اصل کلی نظریه ایدئولوژی، رانسیر این موضوع را مطرح می‌کند که هرگونه نظریه‌ای درباره ایدئولوژی درون خود و الزاماً، دارای سرشتی ایدئولوژیک است. از دید وی نظم اجتماعی یا لازم است یا به‌صورت کلی محتمل. رانسیر ایده فضای سیاسی نهادینه‌شده را رد می‌کند؛ فضایی که در آن به‌ناچار شایسته از ناشایسته و مطلع از

نادان جدا می‌شود (Toscano, 2011: 220-230).

یکی از شایان‌توجه‌ترین آثار رانسیر، یعنی «شب‌های کارگران»^۱، کتابی بر پایه ایده ضدجامعه‌شناسی است؛ اثری که تلاش نومارکسیست‌هایی که در پی پالایش پیچیدگی تجربه کارگران از هرگونه کوشش نوستالژیک در حفظ هویت سنتی یک طبقه کارگر هستند، را رد می‌کند. رانسیر در کتاب «فیلسوف و فقراش»^۲ می‌گوید، این بی‌ثباتی اندیشه، توسط جامعه‌شناس پیشروی همچون بوردیو انکار می‌شود. بوردیو و رانسیر یک بدگمانی مشترک دارند و آن، شیوه‌گرایی‌های مدرسی است؛ شیوه‌ای که براساس آن، اندیشمندان به‌طور کلی و فیلسوفان، به‌طور خاص، وجود فاصله‌ای را از دغدغه‌های عملی و عینی جامعه و جهان، کمبود منابع و امکانات، کار بدنی و تعامل‌ها و مناسبات اجتماعی فرض می‌گیرند. هر دو نگران گونه‌های خشونت نمادینی هستند که اختلاف طبقات و شئون اجتماعی را حفظ و تقویت می‌کند. اگر کار بوردیو درباره نظام آموزشی فرانسه، به‌عنوان نمونه، آشکارا نشان می‌دهد که این نظام چگونه در راستای منافع طبقه مرفه و ممتاز عمل کرده و آنها را در معرض منافی قرار می‌دهد که در پراکتیس‌های ناپویا مانند انتزاع روشنفکرانه یا فاصله زیبایی‌شناختی وجود دارد، رانسیر بیان می‌کند که رویکرد جامعه‌شناسان، شکاف و خلاء میان بینش نخبگان و جهل عامه و توده‌ها را حفظ می‌کند (Hallward, 2005: 30-31).

کار رانسیر را می‌توان نوعی توجه به اهمیت کاربردپذیری و کنش‌ورزی برای پژوهش در علوم اجتماعی تلقی کرد (Pelletier, 2009b: 147). از دید رانسیر، جامعه‌شناسی (سیاسی) علمی است که باید دروغ بگوید تا حقیقت درباره دروغ اجتماعی را ابراز کند. وی در نقد بوردیو بر آن است که محور «درسی درباره درس»^۳ -عنوانی که بوردیو به یکی از آثار و بیانات مهم جامعه‌شناسانه خود داده است- بیش از اینکه به دانش پراکتیس‌های سوزده‌های سیاسی و روشی که برای تحلیل آنها آموزش می‌دهد، مربوط باشد، ناظر بر چارچوب خاصی است که ارتباط میان فعالیت مدرسی و پراکتیس سیاسی و اخلاقی را کم و زیاد می‌کند. جامعه‌شناس

1. The Nights of Labor
2. the Philosopher and His Poor
3. Leçon sur la leçon

می‌تواند «خطابه‌ای درباره خطابه» را ارائه دهد، زیرا مربی نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد. به دیگر سخن، جامعه‌شناسی نوینی که بوردیو پیشنهاد می‌دهد، تنها علم امر اجتماعی است، تا جایی که به خودفریبی فروکاسته می‌شود. سازوکار نظری تأثیرات جامعه‌شناختی بوردیو را می‌توان در اندرکنش این دو گزاره خلاصه کرد (Rancière, 2012: 145- 162): نظام، وجود خود را بازتولید می‌کند، زیرا سوءتعبیر شده است، و دوم، نظام با بازتولید وجود خود، تأثیری از سوءتعبیر را ایجاد می‌کند. رویارویی جدی رانسیر با بوردیو هنگامی آغاز شد که او زیبایی‌شناسی را یک امتیاز اجتماعی تلقی کرده و خود را زیر حجاب بی‌طرفی قضاوت ذوقی کانتی پنهان می‌کند. در تفسیر رانسیر، بوردیو ایده مدرن استقلال عرصه زیبایی‌شناختی را به‌عنوان انکار قضاوت‌های اجتماعی به‌هم‌پیوسته تلقی کرده و سرمایه اقتصادی و اجتماعی را به سرمایه فرهنگی تبدیل کرده است. نقد بوردیو و به‌شکل عام‌تری طرح دیدگاه جامعه‌شناسی فرهنگ از سوی رانسیر کمک کرد که ارتباط متناقض میان جدا بودن تجربه زیبایی‌شناسی و چارچوب‌بندی سوژه‌سازی سیاسی، مشخص شود (Rancière, 2005: 15). بحث و چالشی که رانسیر با جامعه‌شناسی بوردیو و تاریخ اجتماعی (مارکسیستی) دارد، از نظام‌های معرفت‌شناسانه‌ای برمی‌خیزد که این نظام‌ها به‌دنبال استقرار آن بوده‌اند. نکته مورد تأکید رانسیر در اینجا انکار خیال‌پردازی ایدئولوژیک یا درواقع، تضعیف مفهومی از حقیقت نیست، بلکه به پرسش گرفتن بخشی است که به‌وسیله آن دو نوع گفتمان -گفتمان ابژه‌های تحقیق و گفتمان علم- از همدیگر متمایز می‌شوند. کار رانسیر یک علم ضدا اجتماعی است، زیرا نه تنها موقعیت دانش و نظام دانایی نظم اجتماعی را به‌چالش می‌کشد، بلکه چالش‌گر توانایی توصیفی مقوله‌های اولیه آن است. وی بدیلی برای دانش علوم اجتماعی پیشنهاد نمی‌دهد، بلکه با هدف واکاوی زمینه‌های انکار و هویت‌یابی این علم، پیش می‌رود. رانسیر گفتمان و اندیشه بوردیو را گفتمانی کنش‌گر تلقی می‌کند تا توصیفی: جهلی (منطق پراکتیس) که گفتمان بوردیو عرضه می‌کند در وهله نخست، فرآورده آن گفتمان است؛ بنابراین، صورت چیرگی / سلب مالکیت آن، پهنه‌ای از دانش را ایجاد می‌کند که افراد ناآگاه از آن بیرون رانده شده‌اند (Pelletier, 2009a: 267- 272).

رانسیر بر آن است که جامعه‌شناسی نوین، اقتدار خود را از سادگی یا جهل

مفروض ابژه‌های مطالعه خود می‌گیرد؛ در قلمرو آموزش، مربی‌های مهاجمی که به مشروعیت اقتدار نظام برای اظهار نظر علیه استبداد آن مشروعیت نیاز دارند، و دانش‌آموزان طبقه کارگری که از نظام بورژوازی بیرون رانده شده‌اند و طبقات و شئونی مانند آن، دلیل این بیرون‌رانی را نمی‌دانند. رانسیر مدعی پرده‌برداری از منطقی است که منتقدان اجتماعی به وسیله آن و با نشان دادن شکست دموکراسی، به چنگ می‌آورند. جامعه‌شناس با ارائه نوعی تکرار و توالی به سطح علم می‌رسد (Ross, 1991: xi). تنها جامعه‌شناس است که می‌تواند به فقرا درباره قوانینی بگوید که بر برون‌رانی آنها از آموزش عالی حاکم هستند. در نتیجه، پیروزی جامعه‌شناس مرهون ناآگاهی ادامه‌دار طبقه فقیر جامعه است. رانسیر می‌گوید اصلی که در اندیشه بوردیو وجود دارد، این است که نیروهای پنهانی بر جامعه حکومت می‌کنند که تنها یک متخصص می‌تواند آنها را شناسایی کند، و فقرا، به دلیل فقرشان هیچ‌گاه نمی‌توانند آن را بدون کمک اندیشمندان ببینند (Deranty, 2010: 110).

جدال رانسیر با بوردیو وابستگی تامی به تعریف بوردیو از جامعه‌شناسی به منزله علم امر پنهان (اجتماعی) دارد: «دشواری خاص جامعه‌شناسی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که چیزی را آموزش می‌دهد که هر کسی به شکلی آن را می‌داند، اما چیزی است که فرد به دلیل قانون این نظام که مبتنی بر پنهان کردن آن است، نمی‌داند یا نمی‌تواند بداند» (Bourdieu, 1994: 201). بوردیو بر این باور است که بهایی که جامعه‌شناسی باید می‌پرداخت تا بتواند شناخته شدن و رسمیت یافتن به عنوان علم را از نهادها و مجاری به دست آورد، به واسطه پنهان کردن هنر سنت‌شکنی آن است: «از همان آغاز، جامعه‌شناسی، علمی مبهم، دوگانه و پوشیده بود، علمی که می‌بایست ماهیت خود به منزله یک علم سیاسی را پنهان و انکار کند تا بتواند به پذیرش به مثابه یک علم دانشگاهی دست یابد» (Bourdieu, 1994: 27-28). رانسیر در نقد بوردیو و ژان کلود پاسرون^۱ می‌گوید، آنها نشان می‌دهند که چگونه آموزش لیبرال‌ساز، حتی اگر معلم به شکل موفقیت‌آمیزی از حقایق جامعه‌شناختی نظام آموزشی آگاه باشد، تقریباً ناممکن است. این به آن دلیل است که خود معلم نیز

1. Jean-Claude Passeron

بخش جدایی‌ناپذیر تولید سرمایه اجتماعی است که از راه پژوهش جامعه‌شناس، بروز و شخصیت یافته است؛ بنابراین، حتی هنگامی که نقش و کارکرد نشان دادن ناممکن بودن رهایی به جامعه‌شناسی محول می‌شود، باز هم این مسئله مطرح است که فرد باید پیش از هر چیزی به بینش جامعه‌شناختی دست یابد تا خود را با چنین عدم‌امکانی سازگار کند (Bingham and Biesta, 2010: 127).

۴. مسئله رهایی به‌منزله رسالت صورت آرمانی جامعه‌شناسی سیاسی

رانسیر در نقد جامعه‌شناسی (سیاسی) معاصر به این موضوع اشاره دارد که جامعه‌شناسان این حوزه بر اولویت و تعیین‌کنندگی امر اجتماعی در همه تضادها و نزاع‌های سیاسی-اجتماعی تأکید کرده و جامعه‌شناسان انتقادی، خود را تا جایگاه حاملان حقیقتی اختصاصی و منحصربه‌فرد در ارتباط با ساختارهای اجتماعی بالا می‌برند. رانسیر از جامعه‌شناسی پسامدرن (به‌ویژه ژان بودریار و بوردیو) انتقاد می‌کند و بر آن است که آنها علاقه‌ای به نظریه‌پردازی درباره توده‌ها و طبقات و شئون فرودست ندارند؛ آنها اساساً سوژه کنش سیاسی نیستند، بلکه تنها ابژه یک بازساخت فلسفی هستند که نوعی تجسم خارجی دارند. در اینجا نیز جامعه‌شناسی ابزاری برای قرار دادن مردم، بیرون از عرصه فلسفی است، زیرا بنا به گفته فیلسوفان پسامدرن، توده‌های مردم در واقع دیگر موجودیت ندارند. سوژه سیاسی نه یک منبع فشار سیاسی و نه بازیگری است که به‌دنبال بازنمایی بسنده برای منافع و ایده‌های خود است، بلکه کنشگر پوک و تهی‌ای است که مواردی از بحث سیاسی را با به‌چالش کشیدن چارچوب پایه‌گذاری‌شده تعیین هویت و مقوله‌بندی تولید می‌کند. سوژه سیاسی از راه فرایند سوژه‌سازی، سیاست را به‌وجود می‌آورد و از راه دگرسانی رهایی، با نظم پولیس رویارو می‌شود. به‌هرروی، نمود سیاست تنها از راه کنش‌های خاصی از پیاده‌سازی رخ می‌دهد و سوژه سیاسی همواره به‌صورت انگاره‌ی مشروطی است که در مرزهای سکوت تقویت‌شده به‌وسیله پولیس، مردد باقی می‌ماند (Rancière, 2004b: 90).

رانسیر به این مسئله اشاره می‌کند که جامعه‌شناسی متأخر مانند آنچه بوردیو ارائه کرده، خود را از دیدگاه سازواره‌ای جامعه‌کنت و دورکیم جدا کرده است. با

وجود این، او این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد که جامعه‌شناسی معاصر همچنان هم‌دستی جدل‌برانگیزی با پروژه اخلاقی افلاطونی دارد (Ranciere, 2006a: 8). وی با واکاوی بسیاری از لحظه‌های برجسته از تاریخ جامعه‌شناسی، همچون افلاطون تا مارکس، سارتر، بوردیو و جامعه‌شناسی نوین نشان می‌دهد که چگونه فلسفه سنتی هرجایی، رد شده یا از ساختار دکارتی چرخش و تحول یافته است. رانسیر به این موضوع می‌پردازد که چگونه فلسفه خود را علیه دگر خود تعریف کرده و آنهایی را بیرون می‌راند که با دستان خودشان، خود را از حق اندیشیدن دور می‌کنند (Gibson, 2012: 203). اگر کهن‌سیاست افلاطون در عصر مدرن به جامعه‌شناسی پیوند جامعه و باورهای مشترک تبدیل شود و آشفتگی دموکراسی را اصلاح و به بدنه جمهوری طلب انسجام بخشد، شبه‌سیاست خود را به نشان جامعه‌شناختی دیگری تبدیل می‌کند: بازنمایی دموکراسی‌ای که از آن برآمده و به گونه‌ای گسترش می‌یابد که افراد را از شکل گرفتن بازمی‌دارد (Ranciere, 1999: 75). منطق سیاست دموکراتیکی که رانسیر به‌ویژه در لابه‌لای فلسفه سیاسی یونان باستان شناسایی می‌کند، در برداشت از مفهوم ضدجامعه‌شناختی است که در شرایط فقدان فرایند گذار میان جابجایی اجتماعی و کنش سیاسی مطرح می‌شود؛ وضعیتی استثنایی که در آن هیچ جفتی از تضاد و اصلی از توزیع کارکردهای نقش‌ها وجود ندارد (Rancière, 2004a: 230). در عوض، فلسفه در تلاش برای رد این استثنای ضددموکراتیک و ضدسیاسی به عبارتی جامعه‌شناختی- است؛ بنابراین رانسیر، افلاطون را که در برداشت وی می‌تواند در یک معنای کلان یکی از آفرینندگان جامعه‌شناسی باشد، به‌عنوان طرفدار و پشتیبان ضروری کهن‌سیاست فلسفی تلقی می‌کند؛ «افلاطون یک رژیم یکپارچگی اجتماعی را ابداع می‌کند که بر مدار قانون سازگاری شخصیت انسانی (ایتوس)؛ هماهنگی میان شخصیت افراد و ارزش‌های اخلاقی امر جمعی می‌گردد. او علمی را ابداع می‌کند که با این درونی‌سازی همگام است؛ علمی که به روح فردی و جمعی‌ای می‌پردازند که مدرنیته آنها را روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌نامد» (Rancière, 1999: 68).

رانسیر اشاره می‌کند که جامعه‌شناسی (سیاسی) بوردیو صورتی از نخبه‌گرایی و نابرابری اجتماعی را رد کرده که افلاطون آن را به‌عنوان کلید بهبود جامعه عادل در «جمهور» خود تبیین کرده است. با وجود این، بوردیو به‌سمت مفاهیم افلاطونی پیش می‌رود تا ماهیت نابرابری‌هایی را آشکار کند که او خود را در راستای به‌چالش کشیدن آنها متعهد کرده است (Davis, 2010: 33). به باور رانسیر، جامعه وارد هم‌دستی جدال‌برانگیزی با پروژه اخلاقی افلاطونی شده است. آنچه رد می‌کند و آنچه فیلسوف بیان می‌کند این است که نابرابری، مهارت و داستانی است که تحمیل شده است. خوانش آن این است که نابرابری، واقعیت آمیخته‌شده‌ای در رفتار اجتماعی است و در قضاوت‌هایی به‌اشتباه تعبیر شده که این رفتار به‌صورت ضمنی بیان می‌کند. جامعه‌شناسی مدعی است که آنچه علم می‌داند، دقیقاً همان چیزی است که ایزه‌های آن نیستند (Rancière, 2006a: 8). از نظر بوردیو فقرا تنها می‌توانند یک کار را در یک زمان انجام دهند. اگرچه بوردیو به فلسفه‌سازی تمایز اجتماعی افلاطون نگاه خصمانه‌ای دارد، اما رانسیر بیان می‌کند که این نقض جامعه‌شناختی افلاطون‌گرایانه تنها تأیید و درواقع رادیکال‌سازی تحجرهای آن است. «فیلسوف و فقرایش» هنگامی نقد خود از بوردیو را فراتر برد که حکومت سوسیالیستی جدید دهه ۱۹۸۰ به‌سمت کاهش نابرابری در آموزش پیش رفته و برخی دیدگاه‌ها و آثار بوردیو را به‌عنوان برنامه خود اتخاذ کرد. جامعه‌شناسی بوردیو سلسله‌مراتبی را پایدار می‌کند که به‌نظر می‌رسید خواستار کاهش آن باشد و نابرابری‌ای را مجسم می‌کند که از نابرابری موردنظر افلاطون نیز شدیدتر است. از نظر رانسیر منطق آن بیش از اینکه اختیاری باشد، الزام‌آور است؛ و این منطقی است که تنها جامعه‌شناس می‌تواند آن را بخواند (Rancière, 2003b: xvi).

در منطق‌رهایی‌بخش رانسیر، فلسفه به‌خودی‌خود با تلاش برای متمایز کردن افراد دارای اندیشه اصیل از دیگرانی که کاملاً براساس موقعیت اجتماعی یا اقتصادی‌شان تعریف می‌شوند و دارای توانایی، زمان و موقعیت لازم برای اندیشه‌ورزی نیستند، آغاز می‌شود. پارادایمی که در اینجا وجود دارد، همانا تقسیم افلاطونی جامعه برپایه نظم‌های کارکردی است که به‌موجب آن، برخی برای همیشه از قلمرو فلسفه و اندیشه بیرون رانده شده‌اند (Hallward, 2005: 28). به باور رانسیر،

امر تجربی در جهان اجتماعی بوردیو چیزی نیست جز جسمیتی که به برداشت فانتزی و خیال‌پردازانه افلاطونی داده شده، مبنی بر اینکه کسانی که کار می‌کنند، نمی‌توانند مانند کسانی که نقش اجتماعی‌شان فکر کردن است، احساس و شأنی متعالی داشته باشند. به گفته رانسیر، آنچه در گفتمان بوردیو غایب و غیریت‌سازی شده است، خود امکان ترکیب اجتماعی است: «نباید هیچ ترکیب و تقلیدی [در بازنمایی بوردیو از امر اجتماعی] وجود داشته باشد. سوژه‌های این علم، همانند جنگجویان «جمهور» [افلاطون] باید ناتوان از تقلید چیزی غیر از پیشه یا فرهنگ خود باشند» (Rancière, 2003b: 275). از نظر رانسیر، الگوی بوردیو از جامعه و سوژه‌های اجتماعی آن، اصول کلی فلسفه افلاطونی را بازگو می‌کند؛ جامعه‌ای برساخته که میان آنهایی که توانایی دیدن حقیقت را دارند و کسانی که تنها می‌توانند نمودها را ببینند، تقسیم شده است؛ جامعه‌ای که در آن مردم نمی‌توانند به شکل دیگری غیر از آنچه مناسب جایگاه آنها است، رفتار کنند (Pelletier, 2009b: 142).

رانسیر به نقش طبقه‌های فرودست یا فقیر (یا دیگرانی که نقش آنها در جامعه این است که فکر نکنند) در نوشته‌های جامعه‌شناسی سیاسی نظریه‌پردازانی مانند بوردیو اشاره می‌کند؛ موضوعی که به صورت متناقضی انزوایی را تقویت می‌کند که میان توده مردم عادی از یک سو و اندیشه و هنر از سوی دیگر، وجود دارد. رانسیر تلاش می‌کند که نشان دهد، مبانی جامعه‌شناسی بوردیو بر مبنای برون‌رانی فقرا بنا نهاده شده است تا یکپارچه کردن آنها؛ به گونه‌ای که این گروه، به شدت در یک سوی جامعه قرار گرفته‌اند و جامعه‌شناسان در سوی دیگر، اندیشمند، فقرا را بررسی می‌کند؛ یعنی گروهی که نمی‌توانند فکر کنند و اَبژه‌ها و نه سوژه‌های روشنفکران هستند. از نظر رانسیر، توصیف بوردیو از نظام و فرایند آموزشی، آن گونه که به شکلی منحصر برای طبقه تحصیل‌کرده طراحی شده، فرهنگی در خدمت مجموعه فرهنگی کنونی است و نادرستی‌های وضع موجود را به چالش نمی‌کشد. بوردیو از محرومان در برابر افراد متمول دفاع می‌کند، اما این هم‌ترازی هیچ جایی برای افراد باقی نمی‌گذارد که بتوانند گذار و تحول جایگاه اجتماعی داشته باشند؛ امری که از نظر رانسیر برای هرگونه نزاع واقعی در راستای دستیابی به رهایی، اهمیت زیادی

دارد (Hewlett, 2007: 90-91).

ژوزف ژکوتو^۱ به‌عنوان اندیشمند کلیدی در تفسیر، تحلیل و تبیین جایگاه مفهوم رهایی و رستگاری برای رانسیر، که تأثیرات عمیقی بر اندیشه سیاسی-اجتماعی وی نیز داشته است، هرگونه گذاری در حوزه رهایی را رد می‌کند: «رهایی نمی‌تواند امری اجتماعی باشد» (Toscano, 2011: 229). به‌نظر می‌رسد نکته اصلی استدلال‌های خود رانسیر نیز به‌طور کلی کارهای او را به این سمت و سو هدایت می‌کند: «اگرچه ممکن است پولیس بهتر یا بدتر داشته باشیم، اما چنین چیزی نمی‌تواند به‌عنوان عاملی برای غلبه بر شکاف میان این دو منطق وجود داشته باشد. به‌دیگر سخن، رؤیای کمونیستی مجمعی از تولیدکنندگان (یا در واقع افق آنارشیست فدراسیونی از کمون‌ها) به‌شکلی جدی، وابسته به منطق پولیس باقی می‌ماند» (Toscano, 2011: 229). رانسیر مسئله «نظم رهایی» را این‌گونه تبیین می‌کند: «مسئله درباره چگونگی جمعی کردن توانایی هر کسی به‌صورت کلی است که بتواند با سازمان‌دهی یک جامعه همگام شود؛ اینکه اصل آنارشیست رهایی بتواند به اصل توزیع اجتماعی مکان‌ها، وظایف و قدرت‌ها تبدیل شود» (Rancière, 2009a: 134).

درحالی‌که بوردیو بیان می‌کند که سازوکارهای اجتماعی، سلسله‌مراتب طبقاتی مصون و جاودان را در چارچوب آموزش بازتولید می‌کند، رانسیر بر این باور است که او تنها اقتدار روشنفکری در سنت فلسفی را با تعیین‌گرایی و وجه دترمینیستی جامعه‌شناختی جایگزین کرده است. هم فلسفه و هم جامعه‌شناسی، این موضوع را انکار می‌کنند که کارگران و فقرا می‌توانند آنچه به طبقه بالاتر تعلق دارد را درک کنند؛ هر دو اصرار دارند که کارگران، طبق جایگاه خود عمل می‌کنند. شاید بوردیو ابزارهایی را عرضه کرده باشد که به‌وسیله آنها این اهداف به‌دست می‌آیند، اما با چنین اقدامی بایستگی و گریزناپذیری آنها را مورد تأکید دگرباره قرار می‌دهد. به این دلیل که او نشان داده است که چگونه رهایی‌بخش‌ترین و رستگارترین آموزش‌ها مصونیتی را بازتولید می‌کنند که به طبقه ثروتمند متعلق بوده، او در عمل انکار کرده است که فقرا می‌توانند برای اعتراض به موقعیت اجتماعی خود ابزارهایی داشته باشند. وی این یافته‌ها را در اختیار کسانی قرار داده است که می‌توانند از آنها بهره‌مند شوند. این پرسش برای رانسیر پیش می‌آید که اگر بررسی‌های بوردیو به‌سمت کارگران معطوف می‌شد، چطور؟ رانسیر

برای پاسخ دادن به این پرسش در سال ۱۹۸۷ کتاب «آموزگار ناآگاه»^۱ را نوشت؛ کاری که در نتیجه این واکاوی پدیدار شد و گسترده‌ترین و صریح‌ترین دفاع او از برابری و امکان روشنفکری را دربر می‌گرفت. از نظر رانسیر، عمل رهایی روشنفکرانه به سمت شناخت این استعداد و پراکتیس برابری روشنفکری معطوف می‌شود که در آموزش رادیکال ژکوتو وجود دارد. تأکید پیوسته رانسیر بر استعداد، زیر سؤال بردن سلسله‌مراتبی که حق یک طبقه برای فکر کردن و انکار حق دیگری را تأیید می‌کند، و همچنین رد کردن گفتمان‌های نظری و علمی که توانایی‌های روشنفکری افراد نسبت به نمایندگان، سخنگویان و رهبران‌شان را زیر سلطه می‌برد، همگی تمرکز بر توزیع استعداد و امکان برابری روشنفکری را نشان می‌دهند (McQuillan, 2011: 18-19).

رانسیر شماری از تمایزها مانند امر نهفته‌شده در تاریخ و تعالی فلسفی، کارگر و زیبایی‌گرا، تأمل سودمندانه و بی‌غرض، را مطرح کرده و نشان می‌دهد که اینها چگونه توسط تاریخ‌نگاران اجتماعی به‌کار می‌روند تا سلسله‌مراتب تقسیم و طبقه‌بندی اجتماعی را حفظ کنند که اندیشمندی فعال‌گرایانه‌شان اغلب داعیه‌گذار از آن را داشته است (Frank, 2015: 259). رانسیر توجه خواننده خود را به سمت این پرسش‌ها معطوف می‌کند که اگر طبقه پرولتاریا به‌جای بیان هویت خود در تولیدات یا نزاع‌های خویش، این موضوع را از راه بوم نقاش یا آینه سفسطه‌گر نشان دهد چطور؟ اگر این انعکاس، آنها را به سردرگمی و درازگویی نسبت به گمانه‌زنی سوق دهد، چطور؟ اگر آنها آن حقایق تأملی که ممکن است انقلابی باشند، اما وجود علمی آنهايي که معترف به وجودشان هستند را نمی‌رنجاند، را نه تنها پیشنهاد بلکه مورد پراکتیس قرار دهند چطور؟ (Ranciere, 2011: 29).

۵. مفهوم پولیس، سیاست برابری و دموکراسی رادیکال

پولیس به‌عنوان قانون عامی که توزیع بخش‌ها و نقش‌ها را در یک اجتماع تعیین کرده و انواع برون‌رانی آن را معنا می‌بخشد، پیش از هر چیزی سازمان کالدها بر مبنای توزیع اجتماعی امر محسوس است. به دیگر سخن، نظامی از مختصات است که وجوه بودن، انجام دادن، ساختن و ارتباط برقرار کردن را تعریف می‌کند؛

فرایندی که مرزهای میان امر مشهود و نامشهود، قابل شنیدن و غیرقابل شنیدن، بیان‌پذیر و بیان‌ناپذیر را برقرار می‌سازد (Rancière, 2004b: 89). پولیس بخشی از امر محسوس است که اصل و اساس آن، غیاب و فقدان یک امر تهی یا مکمل است. نظم پولیس به دنبال قرار دادن هر چیزی در مکان خاص و مناسب خود است؛ این امر از راه تخصیص و توجیه صورت می‌گیرد. تخصیص، توزیعی است که نظم عرضه می‌کند و توجیه در شکل معاصر خود، برابری خواهی است که توزیع خاصی را برقرار می‌کند (May, 2008: 48).

مفهوم پولیس در درون خود ارتباط شبه‌تعالی‌گرایانه‌ای با ساخت نابرابری اجتماعی دارد. آن‌گونه که رانسیر می‌نویسد: «پولیس یک کارویژه اجتماعی نیست، بلکه یک سازه نمادین از امر اجتماعی است» (Rancière, 2004a: 240). این مفهوم در زیبایی‌شناسی، بیش از هر امری، شیوه‌ای برای صورت‌بندی چیزهایی است که می‌توان دید و بیان کرد. ساختار اجتماعی هم‌سو با برداشت رانسیر از پولیس معنا می‌شود؛ مفهومی که در آن قدرت سوژه‌شدن‌ها و افراد را در فضای اجتماعی توزیع، روابط قدرت را با تحمیل مرزها و محدودیت‌هایی، تعیین و بر این اساس، آنچه امکان مورد اندیشه قرار گرفتن را دارا است، تعریف می‌کند. به دیگر سخن، موقعیت ممکن برای قرار گرفتن افراد، امکان جایگزینی و پرهیز از چیزی است که در این میان تعریف می‌شود. از نظر بوردیو، همانند رانسیر، ساختار اجتماعی ممکن است یک عقل سلیم و یک دوکسا^۱ باشد؛ مانند ماتریکس زایشی پراکتیس‌ها و معنایی که هدف آنها بازدارندگی از برخی کنش‌ها و اندیشه‌ها، عرضه آنها به عنوان اموری خارج از مکان، غیرقابل دستیابی یا ساخته‌نشده در مقیاس افراد، ساخت‌بندی شده باشد (Leyton, 2014: 171).

رانسیر بیان می‌کند که عدم اجماع و توافق، مسئله‌ای نیست که در دموکراسی باید بر آن چیرگی یافت، بلکه ویژگی سازنده آن است. رانسیر نظم اجتماعی و نهادهای پولیس را در نظر می‌گیرد، زیرا این نظم، تخصیص شیوه‌های انجام دادن، شیوه‌های بودن، و شیوه‌های گفتن و دیدن افرادی را تعریف می‌کند که با نام به

مکان یا وظیفه خاصی تخصیص داده شده‌اند. او عنوان سیاست را تنها به فعالیتی اطلاق می‌کند که در فرایند تخصیص مکان و وظیفه‌ای اختصاصی به افراد، گسست ایجاد می‌کند. از نظر رانسیر لحظه امر سیاسی لحظه کشمکش بر سر برون‌رانی یک نظم اجتماعی است. رانسیر بیش از اینکه به شهروندی علاقه‌مند باشد، به دموکراسی و سیاست علاقه‌مند است؛ زیرا به نظر او مفهوم شهروندی به صورت پایداری به وسیله نیروهای نظم سیاسی، از دموکراسی و سیاست کنار گذاشته می‌شود. برای رانسیر اگر شهروندی به عنوان روحیه مدنی اجتماع‌سازی تفسیر شود، سروکار کمتری با دموکراسی و سیاست خواهد داشت. وی باور دارد که می‌توان و باید شهروندی را به شکل سیاسی‌تری در نظر گرفت، اما این دشوار است که آن را از عقب‌نشینی به سمت نظم سیاسی باز داریم (Ruitenberg, 2015: 3).

رانسیر بیان می‌کند که توافق و اجماع در فروکاست سیاست به پولیس نقش دارد؛ و بنابراین، افراد را به بخش‌های کلی بدنه اجتماعی و اجتماع سیاسی را به روابط میان منافع و خواسته‌های این افراد، فرو می‌کاهد (Rancière, 2010: 41). در دیدگاه او، جمهور و توده مردم، شامل افرادی است که در یک سازوکار طبقه‌بندی نسبت به دیگران نابرابر هستند. آنها می‌توانند زنان، آفریقایی‌تبارهای مقیم آمریکا، دانشجویان، تبتی‌ها، کارگران و... باشند. مردم کسانی هستند که نمی‌توانند هیچ ادعایی برای مشارکت در بحث‌های عمومی داشته باشند؛ کسانی که در چشم‌انداز نظم پولیس - یا جنبه‌هایی از آن نظم - نامشهود و غیرمهم هستند. در این صورت، سیاست فرایندی از حذف طبقه‌بندی و طبقه‌زدایی است. سیاست فرایندی از کنار گذاشتن هویتی است که به یک فرد داده می‌شود. جایگزین کردن یک هویت با هویتی دیگر به معنای ایجاد یک نظم پولیس دیگر است؛ بنابراین، جنبش طبقه‌زدایی، مقدمه یک جنبش دیگر در راستای طبقه‌بندی دوباره نیست، بلکه لحظه‌ای سلبی در سیاست برابری است (May, 2008: 50).

در رویکرد انتقادی رانسیر، دموکراسی از امری که یک پراکتیس سیاسی ناظر بر برابری است، به امری تغییر وضعیت می‌دهد که سیاسی‌سازی کارویژه‌ها و تفاوت‌ها است. این امر دقیقاً با از میان برداشتن فردیت ساختاری سوژه‌شدگی‌هایی همراه است که در آنها رد کردن چیرگی طبقه‌بندی‌ها، آنان را در تضاد با امر اجتماعی

نابرابری قرار می‌دهد. برآیند غایی این رویکرد، هدفی جامعه‌شناختی در ارتباط با سیاست است: ورود دموکراسی به حوزه‌ای که در راستای حفظ نظم اجتماعی است (Rancière, 2004b: 48). معادله دموکراسی = بی‌کران بودن = جامعه که اتهام به جرایم دموکراسی بر مبنای آن قرار دارد، عملیات سه‌جانبه‌ای را به صورت پیش فرض در نظر می‌گیرد: نخست اینکه لازم است دموکراسی را به شکل و صورتی از جامعه کاهش دهد. دوم، باید این صورت از جامعه را برای سلطه افراد تساوی طلب، تشخیص‌پذیر سازد، امری که از طریق قرار دادن تمام دارایی‌های پراکنده در یک گروه محقق می‌شود، هر چیزی از مصرف توده‌ای گرفته تا ادعاهای حقوق خاص اقلیت‌ها در این دسته قرار می‌گیرد؛ و سوم، متعهد کردن جامعه فردگرا و به این ترتیب همسان کردن آنها با دموکراسی؛ امری که ذاتی منطق اقتصاد سرمایه‌داری است (Rancière, 2006b: 20). مسئله این‌گونه تمرکز بر انحلال ایجادشده توسط رسانه‌های گروهی یا پخش گسترده فناوری‌های اطلاعاتی دیجیتال در فرورفتن آنها در تحلیلی محافظه‌کارانه و بدبینانه نسبت به امکانات سوژه‌سازی سیاسی در جوامع معاصر است. به این دلیل است که برای نمونه با رمزگشایی رانسیر از نظریه‌های شبیه‌سازی در آثارش درباره سینما و زیبایی‌شناسی دیجیتال روبرو می‌شویم. کتاب «آینده ایماژ»^۱ رانسیر آشکارا بیان می‌کند که درک ما از داده‌های مشاهده‌ای به شدت با کارویژه‌های زبان‌شناختی و سوژه‌های درک انتقادی یک بیننده و ناظر رهاشده ارتباط دارد (Deranty, 2010: 50).

آنچه بودریار آن را موضوع خنثای امر اجتماعی می‌خواند (Baudrillard, 1994: 3)، در واقع در اوج عصر مدرن و در نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناختی از جمله نظریه‌های دورکیم، نظریه‌سازی شده بود. بودریار بر این باور است که اصلاح توده، یک مفهوم نیست، بلکه بن‌باره‌ای (لایت موتیفی)^۲ از عوام‌فریبی سیاسی است (Baudrillard, 1983: 4). به باور ژان فرانسوا لیوتار نیز پسامدرنیته امکان مباحث اجتماعی و مخالفت‌ها در برداشت رانسیر از جهان را فراهم نمی‌کند، بلکه تنها عرضه‌کننده بازی‌های زبانی است که همچنان ماهیت تخصصی دارند (Lyotard, 1984).

1. The Future of the Image

2. Leitmotiv

16). این درحالی است که از نظر رانسیر، پولیس و جامعه‌شناس با صدای یگانه‌ای سخن می‌گویند. حتی تبعیض‌آمیزترین نوع جامعه‌شناسی نیز ما را به یک عادت‌واره^۱ ارجاع می‌دهد، یک شیوه بودن، یک پایه‌گذاری اجتماعی یا مجموعه‌ای از عوامل تعیین‌کننده که ثابت می‌کند امور نمی‌توانند به صورت دیگری رخ دهند؛ بنابراین، هر فردیتی در تجربه، و هر شیوه‌ای که در آن افراد معنایی را تولید کنند که تلاششان بر فراچنگ‌آوری فردیت است، در عمل، در فرایند لغو می‌شود. پولیس این اطمینان را فراهم می‌کند که یک نظم اجتماعی کارکردی به‌درستی کار می‌کند؛ به این معنا که آنها گفتمان جامعه‌شناسی هنجاری را وارد عمل می‌کنند. در این صورت، پولیس برای رانسیر بیش از اینکه با سرکوبی سروکار داشته باشد، با کارکردهای بنیادی‌تری سروکار دارد که همانا ایجاد آنچه قابل‌درک است یا نیست، تعیین آنچه مشاهده‌پذیر است یا خیر، جدا کردن آنچه قابل شنیدن است یا خیر را دربرمی‌گیرد. پولیس درنهایت به نامی تبدیل می‌شود که با توزیع مکان‌ها و کارکردها و همین‌طور نظامی که آن توزیع سلسه‌مراتبی را مشروع می‌سازد، سروکار دارد. پولیس با گروه‌هایی پیوند دارد که با تفاوت‌هایشان از نظر تولد، کارکرد، مکان‌ها و اهداف، تعریف می‌شوند. پولیس نام دیگری است که بر نهادهای نمادین اجتماعی گذاشته می‌شود؛ امر اجتماعی آن‌گونه که به صورت گروه‌هایی با شیوه‌های خاصی از اقدام و رفتار تعریف می‌شود. این شیوه‌های عملگری به‌خودی‌خود به مکان‌هایی اختصاص داده شده‌اند که این حرفه‌ها براساس آن، قابل‌اجرا می‌شوند (Ross, 2002: 23).

درحالی‌که سیاست از دید رانسیر موضوعی مرتبط با سوژه‌شدگی است، جامعه‌شناسی در مسئله هویت به‌دست می‌آید (Rancière, 1999: 118). تأکید رانسیر بر اینکه عقل و جامعه مترادف با برابری در آگاهی است، بخشی از حمله بزرگ‌تر به جامعه‌شناسی به‌ویژه توسط کسانی همچون بوردیو را شکل می‌دهد. به گفته بوردیو، جامعه‌شناسی مبتنی بر این فرض از نابرابری یا نبود تقارن میان فهم آن از شرایط اجتماعی ابژه‌شده و درک صرفاً سوژه‌ای مجموعه‌ای از زندگی‌هایی است که در این شرایط قرار دارند. رانسیر با این پیش‌فرضی که از تمایزها دارد، جامعه‌شناسی را

ایجادکننده نابرابری‌هایی می‌داند که ادعای کاهش دادن آنها را دارد (Den Heyer, 2010: 85). گرایش سیاسی و جامعه‌شناختی کار رانسیر به دستاورد و ذخیره عمده‌ای از زیبایی‌شناسی اجتماعی اشاره دارد، زیرا به‌صورت هدفمندی به پراکتیس‌ها، فرایندها و روابط بینابینی‌ای مزیت بخشیده و توانایی غلبه بر جدایی سوژه‌ها (انسانی) و ابژه‌های غیرانسانی را دارد. از نظر رانسیر، سوژه اجتماعی در جهانی ساخته شده که الگو گرفته از شرایط و امکانات و بی‌امکانی‌های احساسی و حسی است و این شرایط را کنش‌های انسانی و غیرانسانی تولید می‌کند (Hall et al., 2010: 157).

در مقام نقد، کار رانسیر با وجود اینکه ضد علم اجتماعی موجود است، جایگزین دقیق و جامعی برای دانش علوم اجتماعی ارائه نداده و هدف آن، واکاوی این مسئله است که این دانش چه چیزی را انکار می‌کند و چگونه هویت خود را می‌سازد. همچنان‌که مطرح شد، وی به چگونگی پیدایش دانش جامعه‌شناسی (سیاسی) اشاره می‌کند که به باور وی به‌عنوان ارزش افزوده کار فقرا پدیدار می‌شود؛ آنها این دانش را تولید می‌کنند، اما مالکان ابزارهای تولید (دانشمندان اجتماعی) ادعای تولید آن را دارند (Pelletier, 2009a: 272). در این نگرش، فلسفه و جامعه‌شناسی دو پراکتیس متفاوت و درعین‌حال به‌هم‌وابسته از فرایند سیاست‌زدایی هستند. به عبارتی، اینها دو شیوه از میان برداشتن تفاوت‌های میان سیاست و پولیس در راستای منافع آشکار پولیس هستند. جامعه‌شناسی، جدایی بنیادینی میان رویکردهای کارگران و ثروتمندان ایجاد می‌کند. به باور رانسیر، از این زاویه فضای کمتری برای هر چیزی فراتر از عملکرد هویت مبتنی بر طبقه وجود دارد. آنچه جامعه‌شناسی بوردیو نمی‌تواند مورد بررسی و اندیشه قرار دهد، پراکتیس‌ها و سوژه‌هایی است که با تعریف‌های ظریف ظرفیت در جدال هستند. جامعه‌شناسی مانند فلسفه برای حفظ بقای خود، نیازمند شفاف‌سازی، صراحت و تک‌صدایی معنای امر محسوس خویش است. جامعه‌شناسی نیاز به تقسیم کار دارد و بنابراین ناچار از اعلام این مطلب است که هرگونه پراکتیس، گفتمان و رویکردی که با معناهای تخصیص داده آن به امر محسوس رقابت می‌کند، متقلب است. جامعه‌شناسی نمی‌تواند در برابر جدایی امر محسوس از خویش مقاومت کند.

بورديو اظهار مي‌کند که هر گروه اجتماعي‌اي تعصب‌ها و جانبداري‌هاي طبقه خاص خود را دارد (Tanke, 2011: 33). به گفته وي، نگرش بورديو در مورد جهان اجتماعي، با نوستالژي نزاع طبقاتي و تمايل به بازسازي آن برانگيخته شده است. رانسير موفقيت چارچوب بورديو را به واقعيي نسبت مي‌دهد که عملي شد؛ پس از ۱۹۶۸ و در پي فروپاشي سياست راديکال، اين چارچوب بهترين تفسير را ارائه داد. بورديو بر خرابه‌هاي آموزش جنگ‌طلبانه، علمي را مي‌سازد که رويکردي انتقادي در برابر مقررات اجتماعي داشته و درعين حال آن را از سادگي‌هاي مثبت‌نگرانه اجتماعي (ديگر علوم) جدا مي‌کند (Pelletier, 2009b: 141).

نتيجه‌گيري

جامعه‌شناسي سياسي در معنای کلاسيک خود، علم شناخت کيفيت اندراج دو عرصه سياست و جامعه در يکديگر است. در اين دانش، نسبت ميان دو امر سياست و اجتماع در پيوند با همدیگر و در اندرکنش با ديگر عرصه‌ها مورد واکاوي قرار مي‌گيرد. جامعه‌شناسي (سياسي) در اندیشه رانسير، دانشي آلوده است که بايد مورد بازنگري و پالايش جدي قرار گيرد. اين عرصه در عصر پساجهاني شدن داراي ماهيت و سرشت ترکيبي و آميخته‌اي است؛ علمي است که رسالت تئوريزه کردن و هستي دادن به نظم ناعادلانه و غيرپوياي دنياي (پسا)پسامدرن را بر دوش دارد. رانسير در اين علم، نوعي بي‌عدالتي و تبعيض را شناسايي مي‌کند. اين موضوع رگه‌هايي از برتري‌دهي به برخي طبقات و شئون اجتماعي و نژادپرستي (به‌معنای ايدئولوژيک) را از خود بروز مي‌دهد؛ مسئله‌اي که به‌ويژه به زيان و عليه طبقات و شئون فرودست و ندار است. روند ناپويا و غيرعادلانه جامعه‌شناسي (سياسي) کنوني براي ندي از مباني معرفت‌شناسانه، هستي‌شناسانه و روش‌شناسانه اين دانش است. در اين ميان، رانسير بيش از آنکه متعرض مباني و مبادي روش‌شناسي جامعه‌شناسي سياسي مدرن و پسامدرن شود، کانون نبرد فکري-کنشي خویش را معطوف به دو پهنه شناخت‌شناسي و هستي‌شناسي مي‌کند. جامعه‌شناسي سياسي رانسيري يک برساخت گفتماني است که در بنيادهاي نظري و به‌تبع آن، مباني روش‌شناسي با جريان غالب و هژمون کنوني متفاوت است. اين برساخت گفتماني

بر پراکتیس ویژه‌ای استوار است که صورت‌های معنایی و هویت‌بخش منحصر به فردی را نیز تولید و بازتولید می‌کند.

رویکرد رانسیر در واکاوی و نقد مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، به‌ویژه در اندیشه نظریه‌پردازانی همچون بوردیو، بر ایند کار بست عناصری از تبارشناسی و جامعه‌شناسی تاریخی نیز هست. درحقیقت وی به‌صورتی هم‌زمان هم به ریشه‌ها و هم به نتایج و برایندها اشاره می‌کند. او اگرچه بدیل قابل‌ارجاع و استنادی ارائه نمی‌کند، اما نوعی از خودبیگانگی و انعزال معنایی را در ساحت جامعه‌شناسی سیاسی شناسایی می‌کند؛ امری که رهاورد منطق سرمایه و سرشت سودمحور نظام سرمایه‌دارانه بوده و توانسته به‌نحوی ناخودآگاه جریان‌های انتقادی را نیز، چنان‌که در مورد بوردیو تأکید می‌کند، از درون، منحط و همراه سازد. به باور رانسیر جامعه‌شناسی سیاسی کنونی باید مورد واسازی و شالوده‌شکنی قرار گیرد؛ این موضوع در راستای رهایی‌بخشی و پروژۀ نگارش تاریخ از فرودست است. رانسیر متأثر از رویکرد رسالت‌محور و مبنای‌گرایانه خویش، به نوعی از جامعه‌شناسی سیاسی رهایی‌بخش و مبتنی بر اصول رستگاری و نجات باور دارد که می‌تواند به‌گونه‌ای متفاوت از هم‌تاهای موجود و پیشین خود، مفصل‌بندی شود. در همین راستا وی ضمن واسازی و شالوده‌شکنی از هر دو جریان هرژمون و انتقادی و نیز یورش به میراث ذهنی و عینی این علم، کوشید که مبانی سلبی و نشانگانی خود را نیز برپایه بازخوانی زنجیره انتساب مفاهیم، دال‌ها، مدلول‌ها و مصداق‌ها صورت‌بندی کند. نقد، بازسازی و بازنگری در جامعه‌شناسی سیاسی از سوی رانسیر، به‌ویژه ناظر و متوجه جنبش‌های اجتماعی جدید است؛ جایی که شاید می‌تواند، همان‌گونه که کسانی همچون یورگن هابرماس می‌اندیشند، مبدأ و مبنایی برای تحولی بزرگ و بنیادین باشد. وی در عموم این حوزه‌ها، که ریشه آن را در یونان باستان و نزد کسانی همچون افلاطون جستجو می‌کند، با نظریه‌پردازانی همچون بوردیو، بودریار، لیوتار و... دچار چالش و تضاد است.*

منابع

- Baudrillard, J. (1983), *In the Shadow of Silent Majorities*, New York: Semiotext(e).
- Baudrillard, J. (1994), *The Illusion of the End*, Cambridge: Polity Press.
- Bingham, Charles and Biesta, Gert (2010), *Jacques Rancière: education, Truth, Tmancipation*, New York: Continuum International Publishing Group.
- Bourdieu, Pierre (1994), *Sociology in Question*, New York: SAGE Publications Ltd.
- Chambers, Samuel A. (2013), *The Lessons of Rancière*, Oxford: Oxford University Press.
- Chouliaraki, Lilie and Fairclough, Norman (2001), *Discourse in Late Modernity; Rethinking Critical Discourse Analysis*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Davis, Oliver (2010), *Jacques Rancière*, Cambridge: Polity Press.
- _____ (ed.) (2013), *Rancière Now; Current Perspectives on Jacques Rancière*, Cambridge: Polity Press.
- den Heyer, Kent (2010), *Thinking Education Through Alain Badiou*, Oxford: Wiley.
- Deranty, Jean-Philippe (2010), *Jacques Rancière; Key Concepts*, Durham: Acumen.
- Fairclough, Norman (1989), *Language and power*, London: Longman.
- _____ (1995), *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*, London: Longman.
- _____ (2003), *Analysing Discourse; Textual Analysis for Social Research*, London: Routledge.
- Fairclough, Norman and Wodak, Ruth (1997), "Critical Discourse Analysis", In T. van Dijk, ed., *Discourse as Social Interaction*, London: Sage, pp.258-284.
- Frank, Jason (2015), "Logical Revolts: Jacques Rancière and Political Subjectivization", *Political Theory*, 43 (2), pp. 249–261.
- Gibson, Andrew (2012), *Intermittency: The Concept of Historical Reason in*

- Recent French Philosophy*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hall, John R., Grindstaff, Laura and Lo, Ming-cheng (eds) (2010), *Handbook of Cultural Sociology*, New York: Routledge.
- Hallward, Peter (2005), "Jacques Rancière and the Subversion of Mastery", *Paragraph*, 28 (1), pp. 26-45.
- Hewlett, Nick (2007), *Badiou, Balibar, Ranciere: Re-thinking Emancipation*, London: Continuum International Publishing Group.
- Jorgensen, Marianne and Phillips, Louise (2002), *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: Sage.
- Leyton, Daniel (2014), "Social Structure, its Epistemological Uses, and the Construction of the Subject in Bourdieu's Sociology", *Uniersum*, 2 (29), pp. 169-183.
- Lyotard, J.-F. (1984), *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Malott, Curry and J. Porfilio, Bradley (eds.) (2011), *Critical Pedagogy in the Twenty-first Century: A New Generation of Scholars*, Charlotte: IAP Information Age Publishing Inc.
- May, Todd (2008), *The Political Thought of Jacques Rancière; Creating Equality*, Edinburgh: Edinburgh University Press Ltd.
- McQuillan, Colin (2011), "The Intelligence of Sense: Rancière's Aesthetics", *Symposium: The Canadian Journal of Continental Philosophy*, 15 (2), pp. 11-27.
- Pelletier, Caroline (2009a), "Rancière and the Poetics of the Social Sciences", *International Journal of Research & Method in Education*, 32 (3), pp. 267-284.
- _____ (2009b), "Emancipation, Equality and Education: Ranciere's Critique of Bourdieu and the Question of Performativity", *Discourse*, 30(2), pp.137-159.
- _____ (2006a), "Thinking Between Disciplines, an Aesthetics of Knowledge", translated by J. Roffe, *Parrhesia*, 1(1), pp. 1-12.
- _____ (2006b), *Hatred of Democracy*, trans. S. Corcoran, London: Verso.
- _____ (1995), *On the Shores of Politics*, trans. L. Heron, London: Verso.
- _____ (1999), *Disagreement: Politics and Philosophy*, trans. Julie Rose, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- _____ (2003a), *Les scènes du People*, Lyon: Editions Horlieu.
- _____ (2003b), *The Philosopher and His Poor*, Durham & London:

Duke University Press.

_____ (2004a), *Aux Bords du Politique*, 2nd ed., Paris: Gallimard.

_____ (2004b) *The Politics Of Aesthetics; The Distribution of the Sensible*, trans. Gabriel Rockhill, New York: La Fabrique.

_____ (2005), "From Politics to Aesthetics?", *Paragraph*, 28(1), pp. 13-25.

_____ (2006), "Thinking between Disciplines: an Aesthetics of Knowledge", *Parrhesia*, No. 1, pp. 1-12.

_____ (2009a), "Communistes Sans Communisme?", in: *L'idée du Communisme*, ed. Alain Badiou and Slavoj Žižek, Paris: Lignes.

Rancière, Jacques (2010), *Dissensus: On Politics and Aesthetics*, Tra edition, London; New York: Bloomsbury Academic.

Rancière, Jacques (2011), *Staging the People: The Proletarian and His Double*, New York: Verso.

Rancière, Jacques (2012), *The Intellectual and His People: Staging the People*, Vol. 2, Translated by: David Fernbach, London: Verso.

Robbins, Derek (2015), "Pierre Bourdieu and Jacques Rancière on art/Aesthetics and Politics: the Origins of Disagreement, 1963–1985", *The British Journal of Sociology*, 66 (4).

Ross, Kristin (1991), "'Translator's Introduction' in Jacques Rancière", *The Ignorant Schoolmaster: Five Lessons in Intellectual Emancipation*, Stanford: Stanford University Press.

Ross, Kristin (2002), *May '68 and Its Afterlives*, Chicago: University of Chicago Press.

Ruitenbergh, Claudia W. (2015), "The Practice of Equality; A Critical Understanding of Democratic Citizenship Education", *Democracy and Education*, 23 (1).

Tanke, Joseph J. (2011), *Jacques Rancière: An Introduction*, New York: A&C Black.

Toscano, Alberto (2011), "Anti-Sociology and Its Limits", in: *book Reading Rancière*, edited by Paul Bowman and Richard Stamp, London; New York: Continuum International Publishing Group.

Wodak, Ruth and Chilton, Paul A. (2005), *A New Agenda in (Critical) Discourse Analysis: Theory, Methodology and Interdisciplinarity*, Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.